

## بررسی تطبیقی شکوائیه در اشعار ناصر خسرو و خاقانی

اعظم مجیدیان\*

### چکیده

بررسی گویه شکواییه یکی از گونه‌های اصلی ادبیات غنایی می‌باشد، در واقع؛ شکوائیه در وجود انسان به صورت فطری وجود دارد و انسان‌ها در مواقعی که از موضوعی نارضایتی پیدا می‌کنند به آن روی می‌آورند. از این رو هدف پژوهش حاضر بررسی تطبیقی شکوائیه در شعر ناصر خسرو قبادیانی و خاقانی با روش توصیفی-تحلیلی و کتابخانه ای می‌باشد. نتایج نشان می‌دهد این دو شاعر در مواردی بیاناتی شبیه به هم دارند و در بسیاری از موارد نیز شاهد تفاوت‌هایی در شعر آن دو هستیم که ریشه‌ی آن را باید در شرایط، محیط و روحیات دو شاعر جست و جو کرد. خاقانی از جمله شاعرانی است که شکوه و شکایت در شعر او نمود خاصی یافته است، او در دیوان اشعارش که شامل هفده هزار بیت است تقریباً هزار بیت به شکوه و شکایت پرداخته است. شکواییه عرفانی در شهر خاقانی اصلاً وجود ندارد و شکواییه سیاسی کم‌ترین بسامد را دارا است. شکوائیه در شعر ناصر خسرو قبادیانی از آنجایی که این شاعر در شرایط نابسامان و جانکاهی به سر برده و گرفتاری و نومیدی، ظلم و ستم حاکمان و فسق و فجور در شعرش وی به خوبی منعکس گشته است.

**واژگان کلیدی:** شکوائیه، ناصر خسرو، خاقانی.

azam.majidian1396@gmail.com

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۰۱



## مقدمه

شکوایه در واقع نوعی پرده برداری از رنج‌ها و آلام درونی است که شاعر را می‌آزارد. هر چند شاعر در حسب حال‌ها، سوگ سروده‌ها و زندان سروده‌ها غم و اندوه خود را بیان می‌دارد و در هجوها حتی پشت خنده‌ای تلخ و تمسخر آمیزش در طنزپرداز ی‌ها خشم و انزجار خود را نسبت به عوامل غم و اندوهش فریاد می‌زند اما در شکوایه‌ها با معرفی این عوامل ناله سر می‌دهد و به طریقی عجز و ناتوانی خود را در برابر جریان زندگی و آنچه درون او می‌گذرد (صفری و ابونصر، ۱۳۸۹: ۲۰).

شعر شکوائیه فارسی از قرن سوم آغاز شده است. تهمیت شکوایه‌ها بیشتر در شناساندن روحيات سرایندگان آنهاست؛ زیرا شکوائیه علاوه بر آشکار ساختن وضع نامطلوب زندگی شاعر، از جامعه‌ی آرمانی او نیز تصویر روشنی به دست می‌دهد در واقع شعر شکوائیه یکی از اقسام ادبیات غنایی است که علاوه بر مسایل شخصی به موضوعات اجتماعی و خارج خویشتن شاعر می‌پردازد. بیان احساس شخصی در تعریف شعر غنایی بدان معنی که خواه از روح شاعر مایه گرفته باشد و خواه از احساس او، به اعتبار اینکه شاعر فردی است از اجتماع، روح او نیز در برابر بسیاری از مسائل با تمام جامعه اشتراک موضع دارد (حاکمی، ۱۳۸۶: ۱۵).

شاعرانی که وجود خویش را مورد خدشه اجتماع، سیاست، روزگار و فلک و حتی معشوق خود می‌بیند با زبانی شکوایی شرح حال خویش می‌نماید. شکوایه از قدیمی‌ترین محتوای شعر غنایی است «شکوایه‌ها و شکایت نامه‌ها که نمونه آن قصیده دندانیه رودکی است در شکایت از پیری در ادب سنتی ایران جایگاه خاص خود را دارد. گرچه اشعار شیوایی معاصر شیوه بیان و صراحت شعر دوره‌های پیشین را ندارد اما زبان شاعران نیمایی و کلاسیک این دوره آثار جاودانه‌ای در بیان شکایات انسان خلق کرده‌اند که بررسی آنها در ادب فارسی ضرورتی انکارناشدنی است (طالب زاده و حسام پور، ۱۳۸۹: ۳۳).



### پیشینه تحقیق

در مورد ناصر خسرو به مقاله ای تحت عنوان قران و تأویل آن از دیدگاه ناصر خسرو از رضا روحانی می توان اشاره کرد. نویسنده این مقاله ضمن استخراج نکاتی که ناصر خسرو در آثار و به ویژه اشعار، درباره ی قرآن بیان داشته، آنها را دسته بندی، تحلیل و تبیین نموده و با معرفی دیدگاه های مختلف ناصر خسرو درباره قرآن و تنزیل و تأویل آن، شئون قرآنی شعر و اندیشه ی ناصر را به اجمال بیان می نماید. و در رابطه با خاقانی مقاله ای تحت عنوان شکوایه در شعر خاقانی توسط باباصفری و همکاران (۱۳۸۹) انجام شده است. نتایج نشان می دهد که شکوایه عرفانی در شعر خاقانی اصلاً وجود ندارد و شکوایه سیاسی کم ترین بسامد را داراست اما دیگر موضوعات، خود به شاخه های متنوع دیگری تقسیم می شود.

### مروری بر زندگینامه ی دو شاعر

حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی، شاعر پرآوازه، تعقل گرا و متکلم شیعی است که در سال ۳۹۴ در بلخ متولد شد و به سبب رشد و نموش در مرو، به مروزی شهرت یافت. او ابتدا سنی مذهب بود و احتمالاً از فقه احمد حنبل پیروی می کرد و در دستگاه حکومتی غزنویان سمت دبیری داشت؛ پس از افول ستاره ی بخت آنان و درخشش قومی ناخواسته به نام سلجوقیان به خدمت آنان درآمد (فروزان فر، ۱۳۵۰: ۱۵۶).

ناصر خسرو را در تذکره ها گاه با شهرت علوی مذکور داشته اند و این شهر مأخذ درستی ندارد و گویا ناشی از سرگذشت مجعولی است که برای او نوشته و به او نسبت داده شده است و در آن سرگذشت نسب ناصر خسرو به پنج واسطه به امام علی بن موسی الرضا می رسد، شاید به سبب علاقه او به آل علی و اظهار این علاقه شدید در آثار خود چنین نسبتی برای او پیدا و مشهور شده باشد. (محقق، ۱۳۷۹: ۱۲). به هر حال حتی دولت شاه هم در تذکره الشعراء نسبت سیادت را به ناصر خسرو به عنوان شهرت ضعیف ذکر می کند. ولادت ناصر خسرو به سال ۳۹۴ اتفاق افتاده است و شاعر خود در اشعار خویش به این امر اشاره کرده و گفته است: بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و



چار بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر وفات ناصر خسرو، به سال ۴۸۱ اتفاق افتاد و او در آن هنگام هشتاد و هفت ساله بود (طیبیان، ۱۳۲۱: ۱۵۱).

کتاب وجه دین یکی از آثار مهم ناصر خسرو است که در آن به اختصار راجعه به مسائل کلامی اسمعیلیه و تأویلات و باطن عبادات و احکام شریعت به طریقه اسمعیلیان سخن رفته است. همه کتاب‌های ناصر خسرو به نثری ساده و روان و با زبانی کهن و استوار نوشته شده و یکی از منابع بسیار خوب برای یافتن اصطلاحات فلسفی و کلامی است که در زبان فارسی به کار آید و چون کتب کلامی او همه با لحن فلسفی و اثباتی نگاشته شده فهم آنها محتاج اطلاع از مقدمات فلسفی است. همه کتاب‌های ناصر که بر شمرده‌ایم به طبع رسیده (وزین پور، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی حقایقی شروانی در سال ۵۲۰ (قمری) در شهر شروان به دنیا آمد. تاریخ تولد او از اشاره‌های موجود در دیوان به دست آمده است. پدرش نجیب‌الدین علی مروی درودگر بود. مادر او مسیحی نسطوری بود که به اسلام گرویده بود. عمویش کافی‌الدین عمر طیب و فیلسوف بود و خاقانی تا بیست و پنج سالگی در سایه حمایت او بود و در نزد او انواع علوم ادبی و حکمی را فرا گرفت. چندی نیز در خدمت ابوالعلاء گنجه‌ای شاعر بزرگ معاصر خود که در دستگاه شروانشاهان به سر می‌برد، کسب فنون شاعری کرد (رزمجو، ۱۳۷۰: ۶۶).

پس از آنکه ابوالعلاء وی را بخدمت خاقان منوچهر شروانشاه معرفی کرد لقب «خاقانی» بر او نهاد. از آن پس خاقانی نزدیک به چهل سال وابسته به دربار شروانشاهان و در خدمت منوچهر شروانشاه، و پسر و جانشین او اخستان شروانشاه بود. سال وفات او را ۵۹۵ و هم ۵۸۲ نوشته‌اند. دیوان، شامل قصاید، ترجیعات، مقطعات، غزلها و رباعیات است. دیوان خاقانی به تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی در سال ۱۳۳۸ در تهران به چاپ رسیده بود. از جمله آثار خاقانی می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد: دیوان، شامل قصاید، ترجیعات، مقطعات، غزلها و رباعیات است. دیوان خاقانی به تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی در سال ۱۳۳۸ در تهران به چاپ رسیده بود. ایت همه شکوه شاید نه فقط به سبب فراز و نشیب زندگی بلکه به خاطر غرور عظیم و توقعات بی پایان او نیز هست چرا که وی همواره آماده رنجش از این و آن بوده است (معدن کن، ۱۳۸۴: ۲۶).



### بررسی شکوائیه در شعر ناصر خسرو

#### شکوه از بد عهدی روزگار

ناصر خسرو به سه شیوه روزگار را به خاطر بد عهدی اش به باد انتقاد می‌گیرد. گاه از جور و جفای روزگار سخن می‌گویی تا جایی که خود را غرق در ستم دنیا می‌بیند و اینچنین می‌پندارد که هیچ نیرویی نمی‌تواند او را نجات دهد:

ز جور لشکر خرداد و مرداد      تواند داد ما را هیچ کس داد  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۶۰).

جور و جفای روزگار چنان شاعر را آزارده است که تنها راه نجات از آن را استمداد از صبر می‌داند، چرا که روزگار هر چه در توان داشته برای ضربه زدن به وی به کار گرفته است:

با جور زمانه هیچ حیلست      جز صبر ندارم و ندارم  
زین دیو چو جاهلان ترسم      زیرا که نیاید او به کارم  
یزدانش نداد هیچ دستی      جز بر تن و پیکر نزارم  
کرد آنچه توانش بود و طاقت      با این تن پیر پر عوارم  
(همان، ۴۱۸).

گاه شاعر از فریبندگی روزگار می‌نالند و از اینکه نسبت به همه مکار و حيله گر است، گله می‌کند: جهان با هیچ کس صحبت نجوید      کز و برناورد روزی دماری  
منش بسیار دیدم و آزمودم      چه گویم، گویم این ماریست، ماری  
(همان، ۵۰۲).

#### شکوه از حالات روحی و جسمی

شاعر با به یاد آوردن جوانی و زیبایی آن دوره، به خاطر از دست دادن این نعمت‌ها، ناله سر می‌دهد. در این ابیات شاعر حس می‌کند آشنایان دیروز دیگر او را نمی‌شناسند؛ زیرا او که همچون لاله ای در بستان زندگی بوده نیلوفری کلود تبدیل شده است:

ای برادر گر بینمی مرا      باورت ناید که من آن ناصر



پاک بکنند این عرضها چو درم  
سروستان بودم اکنون چنبرم  
تازه و اکنون چون بر نیلوفر  
دست شصتم سال بر بود از سرم  
(همان، ۴۷۰).

حسن و بو و رنگ بود اعراض من  
شیر غران بودم اکنون روبهم  
لاله ای بودم به بستان خوب رنگ  
آن سیه مغفر که بر سر داشتم

### شکوه از غربت و تنهایی

ناصر خسرو از غربت و تنهایی ناله سر داده و از غربت به خدا پناه می برد. وی غربت از دشمنی صعب می داند که هیچ راه رهایی از او ممکن نیست و همه ی بدبختی ها از اوست:

که با من روز و شب بسته است دامن  
مرا از دوستی گشته است دشمن  
از این دشمن بچستن نیست رستن  
نخواهد جز زمین و شهر و مسکن  
به خان و مانت چون دشمن نشستن  
کسی دشمن کجا دیده است از این فن؟  
چنین هر گز ندیدستم فلاخن  
به زیر دسته سرمه کرده هاون  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۳۹۸).

غریبی می چه یارب از من  
غریبی دوستی با من گرفته است  
زدشمن رست هر کجاست لیکن  
غریبی دشمن صعبست کز تو  
چو خان و مان بدو دادی بخواهد  
به جز با تو نیار آمد چو رفتی  
به سند انداخت گاهم گه به مغرب  
ندیده است آنکه من دیدم ز غربت

### شکوه از فسق و فجور حاکمان

ناصر خسرو عهد پادشاهی سامانیان را که در روزگار آنان دهقانان ایرانی را قدرت و مقامی بود، به دیده ی حسرت می نگرد و به عقیده ی او سلجوقیان نو رسیده حق نداشتند به خراسان فرمان برانند:

به یک خانه درون آزرده با دون  
درو امروز خان گشتند و خاتون  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۴۴).

خراسان جای دونان شد نچنگد  
که او باشی همی بی خان و بی مان



شاعر در جایی دیگر از فسق حاکمان و مستی بیش از حد آنها شکایت می‌کند و با ابیاتی تعریض گونه به رشوه گرفتن حاکمان می‌پردازد:

حاکم به چراغ در بس از مستی  
زیمن پایگه زوال هر روزی  
وربخل نیوفتد به صد حیلست  
بی رشوت اگر فرشته ای گردی  
از دیه مزگت افکنند روغن  
سر برفکنند زمستی آن کودن  
از مشت پر ارزشش یکی ارزن  
گردد در او نشاید گشتن  
(همان، ۳۲۸).

#### شکوائیه در شعر خاقانی

در میان شکوه‌های خاقانی بیشترین بسامد، مربوط به شکوه از جور و جفای معشوق است. این معشوق جفاکار شاعر بلند پرواز و پر صلابت قصیده‌های مدحی پرشکوه، که خود را خاقان نظم و نثر می‌داند و دیگران را ریزه خوخوران خویش چه آسان و بی پروا به یند کشیده و به او جو و جفا می‌کند.

هر زمان برجان من باری نهی  
بس کم آزرمی نپمدارم که تو  
وین دل غمخواره را خاری نهی  
هر کجا برداری انگشت جفا  
مهر بر چون من کم آزادی نهی  
زود بر حرف وفا داری نهی  
(دیوان، ۶۷۴).

#### شکوه از بی‌اعتنایی معشوق

گویی بی‌اعتنایی معشوق نسبت به درد عاشق از جفای جان فرساتر است و دل عاشق را بیشتر به درد می‌آورد:

در درد تووم تو فارغ از من  
کس درد از این بتیر ندارد  
(همان: ۵۸۷).



گاه هم شاعر در حیرت می ماند که ه کرده است که یار با بی اعتنایی به او این همه او را می آزارد. اگر به او سلام می کند پاسخی سرد می شنود. معشوق با رفتاری سرد و بی روح دل حساس و زودرنج خاقانی را به پاتش می کشد و می سوزاند و دیگر از جو و جفا در حق او چه می خواهد بکند که نکرده است:

چه کرده ام که مرا پایمال غم کردی؟ چه اوفتاد که دست جفا برآوردی  
 به ره چو پیش تو آیم، تو را سلام کنم به سد پاسخ گویی علیک و برگردی  
 بسوختی تر و خشک مرا به پاسخ سرد که درد هرگز سوزنده ای به این سردی؟  
 مرا نگوئی کافر به جای خاقانی دگر چه خواهی کردن که کردنی کردی  
 (همان: ۶۷۰).

### شکوه از بی وفایی یار و نشستن او با اغیار

از دیگر ترندهایی که معشوق برای سوزاندن عاشق به کار می برد، نشست و برخاست و اظهار لطف و محبت به دیگران است. همواره خاقانی برای همنشینان معشوق تعبیر دونان، خسان، یاران بی وفا، دشمن و خصم به کار می برد

خوی تو با دیگران چو شاخ سمن بود کار چو با من فتاد برآورد  
 (همان، ۵۹۲).

با این همه او سخن خود را به گوش این معشوق بی وفا و جفاکاری که قدر گوهر نمی شناسد می رساند و به او می گوید که دیگران هرگز در پایه و مقام خاقانی نیستند. آنها خسان و ناکسان و در واقع یاران بی وفایند و او با بی اعتنایی به شاعر و نشست و برخاست با دیگران کونه نظری خود را ثابت می کند:

ای سفته در وصل تو الماس ناکسان تا کی کنی قبول خسان را چو کهربا؟  
 چند آوری چو شمس فلک هر شبانگهی سر بر زمین به خدمت یاران بی وفا؟  
 بودیم گوهری به تو افتاده رایگان نشناختی تو قیمت ما از سر جلفا  
 (همان: ۵۵۱).





### شکوه از فراق

با این همه جور و جفا باز هم فراق و دوری یار از تلخ ترین و جان گدازترین تجربه‌های عاشقانه شاعر است. غم هجران دل بی طاقت او را به درد می آورد بلکه گوهرع عمر خود را نیز از فراق محبوبش صد پاره می‌بیند:

گوهرع مرم شمس‌ته شد زفراقت      ای مه به صد پاره شد کدام شکسته؟  
(همان: ۶۶۰).

آری این غم برای دل او قیامت است و تحمل آن برایش آسان نیست:  
بر دل غم فراق آسان چگونه باشد؟      دل را قیامت آمد شادان چگونه باشد؟  
(همان: ۶۰۰).

### شکوه از دل

شاعر که از تلخ کامی‌های عشق نافرجام خود به جان آمده از دست دل شکوه سر می‌دهد چرا که او را گرفتار بلای عشق کرده است. دل سرگشته و عاشق او باز هم مانند مرغی از دست او می‌پرد و نزد یاری بی وفا و بد عهد آشیان می‌سازد. با این کار خاقانی را به ورطه خطرناک عاشقی می‌کشاند و چون یار بد عهد و بی ثفاست این عشق فرجامی جز هلاک عاشق ندارد و خون او بر گردن دل است:

این دل سرگشته همچون لولی‌ان      باز دیگر جای مسکن می‌کند  
همچو مرغی از برمن می‌پرد      نزد بد عهدی نشیمن می‌کند  
آه از این دل کز سرگردن کشی      خون خاقانی به گردن می‌کند  
(همان: ۶۰۸).

### شکوه از عدم وصال

خاقانی با آن که همواره از دست معشوقی جفاکار و بی وفای بدعهد می‌نالید باز هم از نرسیدن به او ناراحت و غمگین است و در اعماق فکر و اندیشه خود به این یار بی وفا احساس دل‌بستگی



می‌کند. آری او گرفتار عشقی است که دود از نهاد او برآورده و خانمان او را از وصال یار محروم است:

عشقی که زمن دود برآورد این است      خون می‌خورم و به عشق در خورد این است  
تندیشه آن نیست که دردی دارم      اندیشه به تو نمی‌رسد درد این است  
(همان: ۷۱۰).

### شکوه از ممدوح

شکوه از ممدوح از مختصات سبکی قرن ششم محسوب می‌شود و تنها در شعر خاقانی نمود یافته است. در واقع قدرناشناسی ممدوحان سبب شده که اغلب شاعران این دوره، طعم تلخ زندان را بچشد و زندان سروده‌های نغز و موثری در دیوان خود ثبت کنند. (جی.آ. بویل، ۱۳۶۶: ۵۳۳). به هر حال شکایت خاقانی از ممدوحش اغلب به خاطر قطع و برات است و این که از شاعری زر و زوری نیافته است:

بنده زدگان شعر برخاست      چون بازاری روان ندیدست  
بانوی جهان نپرسدش حال      کو حال دل نوان ندیدست  
قرب دو سه سال هست کز شاه      یک حرمت نیم نان ندیدست  
اقطاع و برا ترفیت و از کس      یک پرسش غم نشان ندیدست  
شاه است گران سر ارچه رنج      زین بنده جان گران ندیدست  
(همان: ۷۱-۷۲).

### نتیجه‌گیری

خاقانی در دیوان اشعارش که شامل هفده هزار بیت است، تقریباً هزار بیت فقط به شکوه و شکایت پرداخته یعنی حدود ۶ درصد دیوان خود را به این موضوع اختصاص داده است. شکوه‌های شخصی بیش از نیمی شکواییه‌های خاقانی را دربر می‌گیرد، پس از آن شکوه‌های اجتماعی و سپس شکوه‌های فلسفی بیشترین بسامد را داراست. در میان شکوه‌های شخصی، شکوه‌های عاشقانه، در میان شکوه‌های فلسفی شکوه از روزگار و در میان شکوه‌های اجتماعی شکوه از ابنا



دهر به ترتیب بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده اند. در بیان حالات روحی و جسمی خود ناصر خسرو مبالغه ورزیده تا جایی که ایام جوانی را سرمایه گران بها برای خود به حساب آورده و در حسرت از دست دادن آن غبطه می خورد همچنین ظلم و ستم در بیان شکوائیه های این شاعر نقش به سزایی داشته است. فسق و فجوری که گاه بر اثر زورگویی و سلب مالکیت بوده و ظلم و ستمی که از ناحیه ی حاکمان سخن چین پدیدار گشته است.

### منابع و مآخذ

- بابا صفری، علی اصغر، (۱۳۸۸)، بر بلندای سخن، چاپ اول، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی اصفهان: اصفهان.
- بویل، جی. آ، تاریخ کمبریج، (۱۳۶۶)، ترجمه حسن انوشه، جلد پنجم، تهران، امیرکبیر.
- حاکمی، اسماعیل؛ (۱۳۸۶)، تحقیق درباره ادبیات غنایی ایران و انواع شعر غنایی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی؛ (۱۳۷۴)، دیوان خاقانی، تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران، زروار.
- رزمجو، حسین؛ (۱۳۸۲)، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد.
- طیبیان، سید حمید؛ (۱۳۲۱)، گزیده ی متون نظم و نثر از معانی الحدیثه (دوره عباسی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فروزان فر، بدیع الزمان؛ (۱۳۵۰)، چ ۳، تهران: خوارزمی.
- محقق، مهدی؛ (۱۳۷۹)، شرح سی قصیده ی ناصر خسرو، چ ۹، تهران: توس.
- معدن کن، معصومه؛ (۱۳۷۴)، بساط قلندر، تبریز، آیدین.
- مینوی، مجتبی؛ محقق، مهدی؛ (۱۳۷۰)، دیوان ناصر خسرو، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- وزین پور، نادر؛ (۱۳۵۸)، دلایل منطقی ناصر خسرو برای تغییر مذهب خود چه بود؟، تهران: دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، شماره ۴۱۳.